

دوفصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد

سال پانزدهم، شماره ۲۲،

پاییز و زمستان ۱۴۰۳

صص ۹۹-۱۱۳

فلسفه اقتصاد

علی حکیمی *

چکیده

فلسفه اقتصاد راجع به مباحث مفهومی، روش شناختی و مسائل اخلاقی مطرح در رشته‌ی علم اقتصاد بحث می‌کند.^۱ تمرکز اولیه روی مسائل روش‌شناسی و معرفت‌شناسی است - روش‌ها، مفاهیم و نظریه‌هایی که اقتصاددانان براساس آن‌ها تلاش می‌کنند تا به دانستنی‌های لازم در مورد فرآیند رفتار اقتصادی دست یابند. هم‌چنین فلسفه‌ی اقتصاد از روش‌هایی بحث می‌کند که در آن ارزش‌های اخلاقی برای نظریات اقتصادی مورد نیاز است - ارزش‌های مانند رفاه بشر، عدالت اجتماعی و جایگزینی اولویت‌هایی مورد نیاز به گزینش در انجام پروژه‌ها و امور اقتصادی. برهان اقتصادی مستلزم عدالت و رفاه انسان است؛ مهمتر از آن، برهان اقتصادی اغلب مفروضات اخلاقی غیرصریح، اما مهمی را مطرح می‌کند که فیلسوفان اقتصاد بررسی دقیق آن‌ها را ارزشمند می‌دانند. سرانجام، فلسفه‌ی اقتصاد به مفروضات اجتماعی عینی می‌پردازد که توسط اقتصاددانان مطرح می‌شود. فیلسوفان به نهادها و ساختارهایی توجه دارند که فعالیت و تغییر اقتصادی از طریق آن‌ها انجام می‌شود. بازار چیست؟ آیا نهادی جایگزین وجود دارد تا فعالیت‌های اقتصاد مدرن بتواند از طریق آن ادامه

* دانش‌پژوه دوره دکتری اقتصاد اسلامی جامعه‌المصطفی ﷺ العالمیه
hakimiali1975@gmail.com

^۱. فلسفه اقتصاد اکنون یکی از زیرشاخه‌های جا افتاده در فلسفه است. آثار مهم و قابل توجه در این رشته عبارتند از (بوکانان ۱۹۸۵)، (هاسمن ۱۹۸۴)، (هاسمن ۱۹۹۲)، (هاسمن و مک فرسون ۱۹۹۶)، (لیتل ۱۹۹۵)، (سن ۱۹۸۷)، و (روزنبرگ ۱۹۹۲). هم‌چنین به مجله فلسفه و اقتصاد مراجعه کنید.

یابد؟ برخی از انواع نهادهایی که در چارچوب کلی اقتصاد بازار وجود دارد کدامند؟ برخی از نقش‌هایی که دولت می‌تواند در توسعه‌ی اقتصادی برای ارتقای کارایی، برابری، رفاه انسانی و بهره‌وری یا رشد ایفا کند، چیست؟

فلسفه اقتصاد که زیر مجموعه‌ای فلسفه‌ی علم است، تحلیل ابعاد مختلف مسائل اقتصادی را به‌عنوان مجموعه‌ای از دانش تجربی بحث می‌کند. پرسش‌های اولیه شامل چنین پرسش‌هایی است: علم اقتصاد در مورد چه چیزی بحث می‌کند؟ رشته اقتصاد چه نوع علمی را ارائه می‌دهد؟ اقتصاد چه ارتباطی با سایر علوم اجتماعی و زیرمجموعه‌های آن رشته‌ها دارد؟ دانش اقتصادی چگونه توجیه یا ارزیابی و نقد می‌شود؟ آیا تئوری اقتصاد به‌دنبال ارائه‌ی نظریه‌های انتزاعی از فرایندهای واقعی اجتماع - شامل مکانیسم‌ها، پویایی‌ها و نهادهای آن‌ها - است؟ ماهیت بیان و تفسیر اقتصادی چیست؟ رابطه بین مدل‌ها و قواعد انتزاعی ریاضی از یک سو و واقعیت تجربی رفتار و نهادهای اقتصادی از سوی دیگر، چیست؟ ماهیت مفاهیم و نظریه‌هایی که باورهای اقتصادی براساس آن‌ها تدوین می‌شود چیست؟ آیا در میان پدیده‌های اقتصادی، قواعد قانون‌گونه‌ای وجود دارد؟ پیش‌بینی‌ها در اقتصاد از چه جایگاهی برخوردار است؟

نقش عقلانی فلسفه اقتصاد

فیلسوفان پژوهش‌گرانی تجربی نیستند و در کل، نظریه‌پردازان معمول نیز نیستند. پس فلسفه چه نقش سازنده‌ای می‌تواند در اقتصاد بازی کند؟ [در پاسخ باید گفت فلسفه]، می‌تواند چندین نقش داشته باشد. نخست: اولاً، فیلسوفان برای بررسی ویژگی‌های منطقی و عقلانی قضیه‌ای از علوم تجربی آمادگی خوبی دارند. ادعاهای نظری در این علم چگونه با شواهد تجربی مرتبط است [و از چه نوع ارتباط است]؟ ویژگی‌های عمل‌گرایانه‌ی نظریه‌ها، مانند سادگی، سهولت محاسبات و مواردی شبیه این، در ارزیابی منطقی یک نظریه چه نقشی دارند؟ پیش‌فرض‌ها و سنت‌های تحقیق چگونه در ساختار توسعه‌ی رو به پیشرفت نظریه‌ها و فرضیه‌های این رشته عمل می‌کنند؟ دوم، فیلسوفان برای طرح و بحث نمودن مباحث مفاهیم و نظریات مورد بحث اقتصاددانان کاملاً آماده و مجهز هستند - عناوینی مانند، عقلانیت اقتصادی، تعادل نش (یعنی الگویی که آقای نش برای بازار ارائه داده است)، رقابت کامل، هزینه‌های مبادله یا اطلاعات نامتقارن.

فیلسوفان می‌توانند تحلیل‌های مفیدی از نقاط قوت و ضعف این‌گونه مفاهیم و نظریه‌ها ارائه دهند - از این طریق به اقتصاددانان حرفه‌ای کمک می‌کنند تا مبانی نظری رشته‌ی خود را اصلاح کنند. نقش فیلسوفان، تبیین شفاف و روشن معانی و مفاهیم به‌کار گرفته شده در رشته‌ی اقتصاد است و با مشارکت هم‌بحثان برای ارائه نظریه‌ها و تبیین‌های اقتصادی موفق‌تر عمل می‌کنند.

تا اینجا جایگاه فیلسوف به عنوان «همکاران زیر مجموعه‌ی» اقتصاددانان شرح داده شد. اما در واقع مرز بین نقد و شکل‌گیری نظریه، مرزی دقیق و مشخصی نیست. اقتصاددانانی مانند آمارتیاسن و فیلسوفانی مانند دانیل هاسمن با استدلال ثابت کردند که اشتراکات بسیار سازنده‌ای مرزی بین مباحث فلسفه و اقتصاد امکان‌پذیر است؛ و اینکه باتوجه به مسائل مهم نظری یا تجربی، تخصص فلسفی می‌تواند منجر به پیشرفت اساسی قابل توجهی در رشته اقتصاد شود. مجموع محتویات مجله‌ی اقتصاد و فلسفه، شواهد روشنی از مباحث مشترک و پربار فلسفه و اقتصاد ارائه می‌دهد. برای دستیابی به این اهداف، فیلسوف اقتصاد مسئولیتی موازی با فیلسوف زیست‌شناسی یا فیلسوف فیزیک دارد؛ او باید به آگاهی و درک حرفه‌ای، دقیق و به‌روز از رشته‌ای که در حال حاضر وجود دارد، دست یابد. ارزشمندترین کار در فلسفه‌ی هر علم پرداختن به مبانی تخصصی آن از نظر فلسفی، درباره‌ی «بهترین عملکرد»، مباحث معاصر و چالش‌های آینده‌ی آن رشته است. تنها با داشتن آشنایی دقیق، فیلسوف موفق می‌شود موضوعاتی را مطرح کند که واقعاً از مسائل داغ و مهم آن رشته باشد.

مسائل و قضایای مهم در فلسفه اقتصاد

اکنون نمونه‌ای از مسائل فلسفی درباره‌ی اقتصاد به عنوان رشته‌ای منسجمی از علوم را در نظر می‌گیریم. این مسائل به هیچ وجه نیروی از محتوای فلسفه‌ی اقتصاد نمی‌گیرد، بلکه برای خواننده انواع سؤالاتی را پیش می‌کشد که فیلسوفان برای رشته‌ی اقتصاد مطرح کرده‌اند.

آیا در رشته‌ی اقتصاد قانونی وجود دارد؟

مفهوم «قانون طبیعت» در درک ما از علوم طبیعی نقش اساسی داشته است. قدرت عقلانی فیزیک کلاسیک از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که توانست قوانین فیزیک را با جملات ساده و جهانشمول ارائه دهد - قوانین گرانش و حرکت سیارات، اپتیک، الکتریسیته، مغناطیس و غیره. آیا این نکته، یک ویژگی ذاتی برای علم تجربی موفق است؟ و آیا علم اقتصاد دارای چنین قوانینی است؟ چندین مؤلف نسبت به هر دو نکته، نظری مثبت دارند. (Kincaid 1996)، (Rosenberg 1976). با این حال، اخیراً نکاتی چندی مطرح و بحث شده است که منجر به تردید در مورد محوریت وجود قوانین در علوم اجتماعی - از جمله اقتصاد - گردیده است. نخست، تفاوت‌های قابل توجهی بین پدیده‌های طبیعی و اجتماعی وجود دارد که ما را نسبت به وجود «قوانین طبیعی» خدشه‌ناپذیر برای توصیف پدیده‌های اجتماعی قویاً به‌شک می‌اندازد. دوم، واضح است که در رشته‌ی اقتصاد تجربی قوانینی وجود دارد - معمولاً با کاهش قیمت‌ها مصرف افزایش می‌یابد، با کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل تجارت افزایش می‌یابد، و مرگ و میر نوزادان معمولاً زمانی کاهش می‌یابد که دولت‌ها منابع بیشتری را به سلامت عمومی اختصاص دهند. اما آشکار است که اینها قاعده‌های استثنایی تجربی نسبتاً متزلزلی هستند. آیا «قوانین اقتصادی» قوی وجود دارد که قدرت قوانین انتشار الکترومغناطیسی ماکسول را داشته باشد؟ تئوری اقتصادی معاصر هیچ دلیلی محکمی ارائه نمی‌دهد که چنین قوانینی وجود داشته باشد. کاملاً روشن است که مفروضات بنیادی تئوری در دسته‌ی «قوانین طبیعت» قرار نمی‌گیرد. و همانطور که در ادامه خواهیم دید، فرض عقلانیت اقتصادی نسبت به رفتار فردی عمومیت جهانی نداشته و جهان‌شمول نیست. در اقتصاد، مانند سایر حوزه‌های علوم اجتماعی، جستجوی مکانیسم‌های علی به جای قوانین اجتماعی توجیه‌پذیرتر است.

آیا فروض اقتصاد «واقعی» اند؟

آیا تئوری‌ها و فرضیه‌های اقتصادی که برای توصیف سازوکارها و ساختارهای اقتصادی

غیرقابل مشاهده به کار گرفته می شود، کارآمد است؟ میلتون فریدمن با استدلال و تفسیر ابزارگرایانه‌ی مفروضات اقتصادی، زمینه را برای یک پاسخ به این سوال فراهم کرد (فریدمن ۱۹۵۳). از نظر فریدمن، کلاً، ارزش یک نظریه در توانایی آن برای پیش‌بینی پدیده‌های قابل مشاهده نهفته است؛ نظریه، ابزاری برای پیش‌بینی است. هرچند، طرفداران ابزارگرایی کلاً با انتقاد شدید فیلسوفان علم مواجه شده‌اند (لپلین ۱۹۸۴). این دکترین (اصل)، موفقیت تجربی یک نظریه را به منشأ معما تبدیل می‌کند. به طور کلی، بهترین بیان نسبت به پیش‌بینی‌های قابل اعتماد یک نظریه با وجود طیف وسیعی از پدیده‌ها، این است که مکانیسم‌هایی مفروض در واقع درست باشند. پس این یک نقص در نظریه است که مکانیسم‌هایی مفروض غیرقابل قبول یا نادرست باشند. و اگر بخواهیم به این نتیجه برسیم که مقدمات فروض اقتصاد، عمیقاً با فرآیندهای علی با زیربنایی واقعی شکل دهنده‌ی اقتصاد کاربردی ناسازگار باشد، تئوری اقتصادی از اساس تضعیف می‌شود. در برابر این نظریه‌ی ابزارگرا، دانیل هاسمن رویکردی واقع‌گرایانه به اقتصاد دارد (هاسمن ۱۹۹۲). در این رویکرد، هدف اقتصاددان رسیدن به مفروضاتی است که تقریباً درست هستند. (همانطور که در ادامه خواهیم دید، این اصل روش شناختی پیشنهاد می‌کند که اقتصاددانان باید توجه بیشتری به نهادهای اقتصادی، تحلیل اقتصادی تطبیقی و تاریخ اقتصادی داشته باشند.)

آیا تئوری‌های اقتصاد قابل آزمون یا ابطال هستند؟

قبل از اینکه بتوانیم پرسیم آیا یک نظریه قابل آزمایش است یا خیر، باید تصویر واضحی از محتوای تجربی آن داشته باشیم. پذیرش این نکته مستلزم این است که چنین سؤالی پرسیم: نظریه‌ای توصیفی-تحلیلی، توضیحی یا پیش‌بینی کننده چیست؟ نظریه در صورتی محتوای تجربی دارد (تجربی تلقی می‌شود) که درباره‌ی فرایند سلسله علل و معالیل زمینه‌ساز وقوع بخشی از پدیده‌ها، ادعا یا ادعاهای داشته و این ادعا/ادعاها نتایج و برایندهای قابل آزمون در حالات مختلف حوزه‌ی آن نظریه داشته باشد. با وجود این شرایط ما می‌توانیم آزمایش‌هایی را انجام دهیم (حوزه‌ای مربوط به

نظریه را به شیوه‌ای خاص مرتب کنیم، نتیجه را مشاهده، و با نتیجه‌ی پیش‌بینی شده در نظریه مقایسه کنیم)، به صورت بررسی مشاهدات کنترل شده (جمع‌آوری موارد «قبل و بعد» و مقایسه نتایج با نظریه پیش‌بینی‌ها)، مشاهدات تدریجی یا بخش‌بخش (بررسی تک‌تک عناصر فرآیند به منظور ارزیابی اینکه فرآیندهای علی مفروض واقعاً رخ داده باشند) و غیره. با تلاش و طی این فرایند می‌توانیم شواهد تجربی را برای ارزیابی صحت یک فرضیه به‌ارمغان بیاوریم. بنابراین سؤالی که پیش روی ما قرار دارد این است: آیا تئوری اقتصاد دارای فروض واقعی با رویکرد علی در حوزه‌ی اقتصاد هست که نتایج و برآیندهای قابل آزمون در آینده و در حالات مختلف در حوزه‌ی اقتصاد داشته باشد؟ و آیا می‌توانیم آزمون‌های در وضعیت‌های مختلف در این حوزه انجام دهیم که این نظریه را تأیید یا ابطال کند (هندز ۱۹۹۲)؟ اصولاً روشن است که پاسخ این سؤال مثبت است. طیفی از تئوری‌های خاص فرآیند اقتصادی را در نظر بگیرید - مانند رشد اقتصادی، تجارت، بیکاری، دستمزدها یا تبعیض. این تئوری‌ها دارای ماهیت پیش‌بینی هستند، یعنی نتایج و پیامدهای قابل پیش‌بینی دارند، و خیلی دشوار نیست که صحت و مصئونیت مشاهدات آزمون این تئوری‌ها را شرح و تفسیر کنیم. اشکال اعتبار علمی مرحله‌ی بعدی است: اکثر تئوری‌های پدیده‌های پیچیده در واقع ابطال می‌شوند - بدون اینکه لزوماً تبیین فرآیندهای زمینه‌ساز آن‌ها دور از معیار مورد نظر باشد. پس چگونه می‌توانیم تئوری‌های «ابطال‌شده» را از هم تمیز دهیم تا محتمل‌تر را از غیرمحتمل‌تر جدا کنیم (لاکاتوس ۱۹۷۴).

آیا تئوری‌های اقتصادی صرفاً دستگاه ریاضی صوری و بدون ارتباط با تجربه هستند؟

الکساندر روزنبرگ حالتی فرمالیستی را برای بررسی تئوری اقتصادی مطرح نموده و به این نتیجه رسیده است که اقتصاددانان در تولید نظریه‌های تجربی یا تبیین پدیده‌های واقعی تجربی موفق نبوده‌اند (روزنبرگ ۱۹۹۲: فصل ۸). روزنبرگ اقتصاد خرد را به هندسه اقلیدسی تشبیه می‌کند نه فیزیک کلاسیک یا زیست‌شناسی تکاملی؛ «نظریه»

مجموعه‌ای از بدیهیات انتزاعی و غیرتجربی است و عمل به «تئوری اقتصاد» یکی از قضایای مشتقه از این بدیهیات است. با این حال، آیا این روش، روشی رضایت‌بخش برای درک عقلانی اقتصاد است؟ نه، نیست! توقع عقلانی از رشته اقتصاد - که همیشه به آن نرسیده و یا با موفقیت همراه نبوده - ارائه یک مبنای علمی-اجتماعی برای درک، توضیح و شاید پیش‌بینی پدیده‌های اقتصادی است. چرا نرخ بهره بر سطح سرمایه‌گذاری تأثیر می‌گذارد؟ چرا تورم و نرخ بیکاری به هم ربط دارند؟ چرا رشد اقتصادی در چارچوب یک مجموعه از نهادها سریعتر از مجموعه‌ی دیگر است؟ پیوندهای علی که ارتباط بین متغیرهای اقتصادی را ایمن می‌کند کدامند؟ اینها سوالاتی است که اقتصاددانان وظیفه دارند به آن‌ها پاسخ دهند. و رویکرد نظریه‌پردازی اقتصاد که تصریح می‌کند این رشته قراردادی محض است، به روشن شدن این مکانیسم‌های واقعی اقتصادی، هرچند غیرقابل مشاهده، کمکی نمی‌کند. در این خط فکری، ریاضی‌سازی مداوم علم اقتصاد باید به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف تعبیر شود نه خود هدف. دستگاه‌ها ریاضی یا قراردادی علم اقتصاد از نظر عقلانی تنها تا آنجا ارزشمند هستند که به درک بهتر فرآیندها، علل و دستگاه‌های اقتصادی واقعی و تجربی ثابت کمک کنند.

مفهوم عقلانیت اقتصادی چه جایگاهی دارد؟

مفهوم عقلانیت اقتصادی در تئوری اقتصاد و به‌ویژه در اقتصاد نئوکلاسیک دارای جایگاه اساسی است. بنابراین دغدغه‌ی ویژه‌ی فیلسوفان اقتصاد ارائه آزمون انتقادی نظریه‌ی عقلانیت اقتصادی بوده است. فیلسوفان یک سری مسائل مهم در رابطه با نظریه عقلانیت اقتصادی مطرح کرده‌اند. در مجموع، این انتقادات منجر به افزایش قابل توجهی درک ما از مفهوم عقلانیت شده است. اولاً، فیلسوفان توجه زیادی به فاصله بین تئوری مطلوبیت و تئوری ترجیحات فردی نموده‌اند. دوم، آن‌ها فرض خودخواهی یا منفعت شخصی عقلانی را که در نظریه‌ی سن (سن ۱۹۸۷) پیش‌فرض در نظر گرفته شده است، مطرح کرده‌اند (اندرسون ۲۰۰۰). سوم، فیلسوفان و دیگران خاطرنشان کرده‌اند که

کنشگران روان‌شناختی واقعی با روش‌هایی که استدلال می‌کنند، با نظریه‌ی عقلانیت اقتصادی محض در تضاد است (سیمون ۱۹۸۳)، (کانمن و دیگران ۱۹۸۲). چهارم، فیلسوفان و دیگران توجه عمده و معناداری را به فروض اصولی نظریه‌ی بازی‌ها معطوف داشته‌اند. سرانجام، برخی از فیلسوفان پذیرفته و متعهد شده‌اند که ویژگی‌های «عقلانیت اقتصادی» را روی انسان‌های واقعی با آزمایش بررسی کنند (اشمیتز ۱۹۹۱). برای مثال، رابرت اکسلرود برای بررسی چگونگی برخورد استدلال‌گران انسان واقعی با معضلات زندانیان از محیط تجربی استفاده کرده است؛ او دریافت که برخلاف پیش‌بینی تئوری بازی دو نفره، موارد آزمایش، غالباً توانسته‌اند به جای فرار و رها کردن، به همکاری دست یابند (اکسلرود ۱۹۸۴). نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که استدلال‌گران واقعی هوشمندانه رفتار می‌کنند - اما متفاوت از اصول نظریه‌ی عقلانیت اقتصادی محض.

ارزش‌های اخلاقی در اقتصاد چه نقشی دارد؟

اقتصاددانان اغلب این علم را «غیرارزش مدار» می‌دانند - علمی تحلیل فنی از خواسته‌های عقلانی برای تخصیص منابع، نه مجموعه‌ای به‌خصوص از ارزش‌ها یا تعهدات سیاسی. در این تفسیر، اقتصاددان مایل است همانند یک مهندس عمران دیده شود نه سیاست‌گذار حمل‌ونقل؛ او می‌تواند به ما بگوید که چگونه یک پل پایدار بسازیم، اما نمی‌تواند بگوید کجا، چه زمانی یا چرا باید این کار را بکنیم. بر عهده‌ی شهروندان و سیاست‌گذاران است که در مورد کالاهای عمومی مورد نیاز قضاوت کنند و تصمیم بگیرند که آیا ساخت یک جاده یا پل معین از نظر اجتماعی مطلوب است یا خیر؟ و بر عهده‌ی متخصص فنی است که کار طراحی و برآورد هزینه‌ها را انجام دهد. با این حال، این تفسیر از رشته‌ی اقتصاد از چندین جنبه‌ی مهم با اشکال و شکست مواجه است. تئوری اقتصاد شامل خانواده‌ای از پیش فرض‌های اساسی در مورد ماهیت کالا - فردی و اجتماعی - است که مستقیماً بر توصیه‌های سیاستی برخاسته از آن تئوری اقتصادی، تأثیر می‌گذارد. برای مثال، فرض خودبینی عقلانی با چندین ارزش جامعه‌گرایی ناسازگار است؛ این فرض که برابری فرع کارایی است، با فلسفه سیاسی

برابری طلبانه سازگار نیست؛ و این فرض که دسته‌ای خاص از کالاها شکل دهنده‌ی «رفاه» فرد است با دیدگاه ارسطویی نسبت به زندگی خوب انسان، ناسازگار است (نسباووم، ۲۰۰۰). بنابراین مقدمات و مفروضات علم اقتصاد با مفروضات هنجاری در مورد زندگی خوب انسان و جامعه اساساً درهم آمیخته است. این پرسش‌ها یا اشکالات نقص نیست، بلکه باید بازشناسی شود تا بتوانیم عملکرد ارزش فروض بیان نشده را بشناسیم. و مسلماً این فرض «ارزش مدار» نبودن علوم اجتماعی را باطل می‌کند. به‌طور کلی، منصفانه است که بگوییم پیش‌فرض‌های اخلاقی اقتصاد نئوکلاسیک، در خانواده‌ای آرمان‌های هنجاری قرار می‌گیرد که فردگرایی، نابرابری و اعمال حداقل سیاست‌های عمومی را ترجیح می‌دهد.

آیا عدالت توزیعی موضوع بحث اقتصاددانان است؟

وقتی مشخص شود که علم اقتصاد همگام با اخلاق است، مسلم است که باید محتوای این مقدمات اخلاقی را به تفصیل بررسی کنیم و در زمانی لازم، نقدی ارائه کنیم. به‌ویژه، علم اقتصاد موظف است با مسائل عدالت توزیعی بسیار صریح‌تر از آنچه تا به امروز داشته است، روبرو شود. اقتصاد بازار با درجاتی مختلف از انواع نابرابری همراه است: نابرابری دستاوردها (ثروت و درآمد)، نابرابری فرصت‌ها، نابرابری قدرت و نفوذ، نابرابری سطوح رفاه (سلامت، طول عمر و تحصیلات). از نظر اخلاقی چه نوع نابرابری‌هایی در یک جامعه‌ای عدالت‌مدار قابل قبول است؟ پیش از ایجاد فاصله و اختلاف بین شهروندان، نابرابری‌های که کرامت انسانی و پیش‌شرط‌های دموکراسی شهروندان را خدشه‌دار می‌کند، تا چه حدی می‌تواند قابل پذیرش باشد؟

در طول سی سال گذشته، فیلسوفان آثار قابل توجهی منتشر نموده‌اند که به درک ما از موضوعات عدالت توزیعی و آثار اخلاقی نابرابری کمک شایان کرده است؛ (رالز ۲۰۰۱)، (نوزیک ۱۹۷۴)، (الستر ۱۹۹۲). کارهای بیشتری باید انجام شود.

آیا مبنایی برای بحث عقلانی در مورد نهادهای اقتصادی وجود دارد؟

تئوری اقتصاد چه نوع اجتماعی را پیش‌فرض می‌گیرد؟ برای بررسی این نوع پرسش،

فیلسوفان وارد بحث‌های دقیق ماهوی درباره‌ی ماهیت پدیده‌های تجربی مورد مطالعه می‌شوند. این بحث بخشی از زیرعنوان «نقد» است، زیرا روی نقاط کوری تمرکز می‌کند که جایگاه آن در حوزه عینی نظریه‌پردازی اقتصادی قرار دارد. اقتصاددانان در مورد نهادهایی که چارچوب معاملات اقتصادی را تشکیل می‌دهند، فروضی را به‌عنوان پیش‌فرض در نظر می‌گیرند که گاهی انعطاف‌ناپذیر و غیر واقعی هستند. یعنی برای فیلسوفان خیلی مهم است که آنچه را اقتصاددانان به‌عنوان پیش‌فرض نهادهای اجتماعی ثابت در نظر می‌گیرند، توجه جدی مبذول دارند. نهادگرایی جدید در علوم اجتماعی، توجه زیادی را روی ویژگی‌های نهادهایی که فعالیت اجتماعی در آن‌ها انجام می‌شود، معطوف داشته است (بریتون و نی ۱۹۹۸)، (پاول و دی‌ماجیو ۱۹۹۱). نهادها اهمیت دارند؛ بنابراین یک گزارش پیرایش شده و دقیق از نهادهای اقتصادی یک بازار خاص (از اقتصاد بازار) به احتمال زیاد، منجر به درک بهتر ما از پدیده‌هایی مورد مشاهده و بررسی خواهد شد. به‌عنوان مثال، تلفیق هزینه‌های مبادله و اطلاعات نامتقارن بین خریدار و فروشنده، درک ما را از نهادهای بازار به میزان قابل توجهی تغییر داده است. بخشی از نقدهای فلسفی ناشی از نگرش مطلق بودن نظریه‌های اقتصاد متعارف است. جزئیات بیشتر از تجربیات، احتمالاً استنباط‌هایی ما نسبت به عملکرد نهاد را بهتر تغییر می‌دهد. «نقص» بازار ممکن است به‌جای استثنا، یک قاعده باشد - بنابراین مهم است که برخی از این ویژگی‌های تجربی را در تئوری‌های خود از نهادهای اقتصادی بگنجانیم.

آیا نهادهای اقتصادی جایگزین وجود دارند که بتوانند در اقتصاد مدرن کارآمد باشند؟

فعالیت اقتصادی در جامعه‌ی مدرن نیازمند نهادهایی است که استفاده، مدیریت و بهره‌مندی از منابع، استقرار و مدیریت نیروی کار و مدیریت شرکت‌ها را (به‌خوبی) تعریف کنند. اقتصاد نئوکلاسیک مالکیت خصوصی سرمایه، کارگران «آزاد» که حق مالکیت ندارند و دولت‌های که کمترین دخالت اقتصادی را دارند، پیش‌فرض در نظر می‌گیرد. آیا نهادهای دیگری وجود دارند که فعالیت‌های اقتصادی در یک جامعه‌ای

مدرن و بهره‌ور، توسط آن‌ها انجام شود؟ (الستر و موئن ۱۹۸۹) مثلاً منطق اقتصادی وجود تعاونی‌های کارگری چیست؟ چگونه می‌توان از صندوق‌های بازنشستگی تحت کنترل کارگران برای تقویت برابری دموکراتیک استفاده کرد؟ آیا می‌توان از تجربه‌ی بازار سوسیالیسم، مالکیت دولتی یا کنترل فرایندهای صنعتی توسط کارگران چیزی آموخت؟ آیا ایجاد نهادهای جایگزین امکان‌پذیر است؟ آیا آن‌ها کارآمد هستند؟ آیا آن‌ها عدالت‌مدار خواهند بود؟

از تحلیل اقتصاد تطبیقی چه می‌توانیم یاد بگیریم؟

توسعه‌ی اقتصادی از زمان پیدایش فناوری‌ها و نهادهای اقتصادی مدرن به شیوه‌های بسیار متفاوتی بین ملل و مناطق مختلف پیش رفته است. نهادهای بازار در طول قرون ۱۹ و ۲۰ در بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده بسیار متفاوت توسعه یافتند. اقتصاد سوسیالیستی مسیرهای نهادی متفاوتی را در یوگسلاوی، اتحاد جماهیر شوروی و چین طی کردند. با مطالعه و مقایسه‌ی اقتصادهای ملی و جزئیات آن‌ها چه چیزی می‌توانیم از فرایندها و پویایی اقتصاد بیاموزیم؟ به عنوان مثال، تجارب موازی و در عین حال متفاوت چین و هند از سال ۱۹۴۵ چه چیزی را راجع به مسیرهای جایگزین توسعه اقتصادی به ما می‌آموزد؟ (سن و دریز ۱۹۸۹) آیا این نوع تحقیقات اقتصاد تطبیقی مبنایی برای تحلیل اقتصاد سیاسی توسعه «پس از جنگ سرد» را فراهم می‌کند؟ از آنجایی‌که اقتصاددانان با چالش عقلانی فراهم‌آوری گزارش‌های علی واقع‌بینانه از نظام‌های اقتصادی روبرو هستند، با تحلیل تطبیقی اقتصاد قادر خواهند بود به فهم و بینش‌های مهم و جدیدی دست یابند.

تئوری اقتصاد چه ارتباط عقلانی با تاریخ سرمایه‌داری صنعتی غرب دارد؟

بررسی مجدد تاریخ سرمایه‌داری اروپایی نشان می‌دهد که راه‌های جایگزین امکان‌پذیر، برای توسعه‌ی اقتصادی در کنار تولید انبوه و تولید تخصصی وجود دارد (سابل و زیتلین ۱۹۹۷). تولید انبوه و نیروی کار غیرماهر انبوه یکی از جایگزین‌های مهم بود، اما تاریخ صنعت حکایت از جایگزین‌های روشن و قابل انجام دیگری نیز دارد.

همان‌طور که سابل و زیتلین شرح داده و ثابت می‌کنند، یکی دیگر از روش‌های عملی تولید صنعتی تربیت و در دسترس بودن کارگران بسیار ماهر، تولید انعطاف‌پذیر، ابزارها و فرآیندهای تولید انعطاف‌پذیر است (سابل ۱۹۸۵). بار دیگر تأکید می‌کنم که اخلاقیات امری مهم در رشته اقتصاد است: زمانی می‌توان عملاً به تئوری‌های اقتصادی قابل اطمینان‌تری رسید که دامنه‌ی نهادهایی را که از طریق آن‌ها فعالیت و رشد اقتصادی انجام می‌شود در نظر بگیریم.

نتیجه

فلسفه‌ی اقتصاد منبعی برای نقد دلسوزانه و در عین حال سخت‌گیرانه برای علم اقتصاد است که تفاسیر و استنباطات وسیعی را شامل می‌شود. فلسفه پرسش‌های معمول معرفت‌شناسی را در مورد این شاخه از علوم اجتماعی مطرح می‌کند - پرسش‌هایی درباره‌ی ساختار نظریه، تأیید نظریه، کافی بودن توجیه نظریه و موارد مشابه. همچنین فروض هنجاری غیرمستقیم مطرح علم اقتصاد را زیر سوال می‌برد. برخی از سؤالات اخلاقی را مطرح می‌کند که اقتصاد تقریباً لزوماً با آن‌ها روبرو شده و باید پاسخ گوید - اما به ندرت چنین می‌کند. یادآوری و گوشزد کردن ارزش و جایگاه رویکردهای مشتقه و پراکنده نسبت به نظریه‌پردازی‌های اقتصاد - شامل بهره‌گیری گسترده از رویکردهای نظری جایگزین، ادغام کردن بررسی اکثر نهادهای اقتصادی، توجه بیشتر به خط سیر اقتصاد تطبیقی و توجه دقیق‌تر به تاریخ اقتصاد است. اقتصاد زمانی یکی از شاخه‌های موفق‌تر علوم اجتماعی خواهد بود که نقش خود را به‌عنوان شاخه‌ای اصلی از علوم اجتماعی که در قرن نوزدهم بیشتر بازی کرد، بپذیرد.

حوزه‌ای از تحقیقات اجتماعی که به نهادهای اجتماعی و اقتصادی واقعی که اقتصاد «مدرن» را تشکیل می‌دهند، همان اندازه علاقه‌مند است که به پیامدهای اخلاقی پدیده‌های اجتماعی مربوط به آن، و مایل به در نظر گرفتن انواع مدل‌های نظری در آرزوی رسیدن به دستیابی درک علمی از فرآیندها، نهادها و نتایج اقتصادی.

کتابنامه

منبع: دانشنامه فلسفہی علوم، راتلج؛

Anderson, Elizabeth, "Beyond Homo Economicus", *Philosophy & Public Affairs* 29, no. 2 (2000).

Axelrod, Robert M, *The Evolution of Cooperation*, New York: Basic Books, 1984.

Brinton, Mary C. and Victor Nee, eds., *New Institutionalism in Sociology*, New York: Russell Sage Foundation, 1998.

Buchanan, Allen E. *Ethics, Efficiency, and the Market*, Rowman & Allanheld Texts in Philosophy, Totowa, N.J.: Rowman & Allanheld, 1985.

Drèze, Jean, and Amartya Kumar Sen, *Hunger and Public Action*, Oxford: Clarendon Press, 1989.

Elster, Jon, *Local Justice*, New York: Russell Sage Foundation, 1992.

Elster, Jon, and Karl Ove Moene, eds., *Alternatives to Capitalism*, Cambridge; New York: Cambridge University Press, 1989.

Friedman, Milton, *Essays in Positive Economics*, Chicago: University of Chicago Press, 1953.

Hands, D. Wade, *Testing, Rationality, and Progress: Essays on the Popperian Tradition in Economic Methodology*, Worldly Philosophy, Lanham, MD: Rowman & Littlefield Publishers, 1992.

Hausman, Daniel, *The Inexact and Separate Science of Economics*, Cambridge: Cambridge University Press, 1992.

Hausman, Daniel M., eds., *The Philosophy of Economics: An Anthology*, Cambridge; New York: Cambridge University Press, 1984.

Hausman, Daniel M., and Michael S. McPherson, *Economic Analysis and Moral Philosophy*, Cambridge Surveys of Economic Literature, Cambridge; New York: Cambridge University Press, 1996.

Kahneman, D., P. Slovic, and A. Tversky, *Judgment under Uncertainty: Heuristics and Biases*, Cambridge: Cambridge University Press, 1982.

Kincaid, Harold, *Philosophical Foundations of the Social Sciences: Analyzing Controversies in Social Research*, Cambridge; New York: Cambridge University Press, 1996.

Lakatos, Imre, "Methodology of Scientific Research Programs", In *Criticism and the Growth of Knowledge*, edited by Imre Lakatos and Alan Musgrave, Cambridge: Cambridge University Press, 1974.

Leplin, Jarrett, *Scientific Realism*, Berkeley: University of California Press, 1984.

Little, Daniel, *On the Reliability of Economic Models: Essays in the Philosophy of Economics*, Boston: Kluwer Academic Publishers, 1995.

Nozick, Robert, *Anarchy, State, and Utopia*, New York: Basic, 1974.

Nussbaum, Martha Craven, *Women and Human Development: The Capabilities Approach*, Cambridge; New York: Cambridge University Press, 2000.

Powell, Walter, and Paul J. DiMaggio, eds., *The New Institutionalism in Organizational Analysis*, Chicago: University of Chicago Press, 1991.

Rawls, John, *Justice as Fairness: A Restatement*, Cambridge: Harvard University Press, 2001.

Rosenberg, Alexander, *Economics-Mathematical Politics or Science of Diminishing Returns?* Chicago: Chicago University Press, 1992.

———. *Microeconomic Law: A Philosophical Analysis*, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1976.

Sabel, Charles F. and Jonathan Zeitlin, "Historical Alternatives to Mass Production: Politics, Markets and Technology in Nineteenth Century Industrialization", *Past and Present* 108 (1985): 133-76.

Sabel, Charles F., and Jonathan Zeitlin, eds., *Worlds of Possibility: Flexibility and Mass Production in Western Industrialization*, Cambridge; New York:

Cambridge University Press, 1997.

Schmidtz, David, The Limits of Government: An Essay on the Public Goods Argument, Boulder, Colorado: Westview Press, 1991.

Sen, Amartya, On Ethics & Economics, New York: Basil Blackwell, 1987.

Sen, Amartya Kumar, On Ethics and Economics, Oxford; New York, NY: B. Blackwell, 1987.

Simon, Herbert A. Reason in Human Affairs, Stanford: Stanford University, 1983.

یادداشت: این نوشته، ترجمه مقدمه‌ی دانشنامه فلسفه‌ی علوم راتلج است.